

سیدسعید احمدپور مقدم

«و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً، وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...»

به بیژن الهی

الف

و آن‌گاه ما کوه را از آتش افشانندیم... .

میم

اکنون

افق

شروع سطری بود در چشمان تو

که ناگاه موج

از آتش برمی‌خاست و کوه می‌شد

اکنون اوج

روی نگاه تو سر می‌خورد

و غروب نزدیک‌تر می‌شود

اکنون

شعله‌های کوه

در دوردست

سطر خواهند شد... .

سروش راد

سرانجام این صبحانه خورده می‌شود

و این اتفاق بزرگ

روی میز رخ خواهد داد

الف

گاهی

سکون

تماشا

و مرور ابر بر سنگ... .

صبح چندیش آور

خورشید سمج را با میخ توی پنجره کوبیده

و گوشی برای چندمین بار

اتاق را به رگباری ممتد تسلیم می‌کند

و این‌ها همه یعنی این‌که

مجهز روبه‌روی آینه بایستم

و با اعتماد به نفس کامل

صورت‌م را از قرار ساعت هفت قیچی کنم